

دیدار هیأت رئیسه دانشگاه بناب با خانواده شهیدان همزمان با هفته دفاع مقدس

همزمان با چهارمین سالگرد گرامیداشت دفاع مقدس اعضای هیأت رئیسه دانشگاه بناب با خانواده شهید سردارعباس قائمی دیدار کردند.



همزمان با هفته دفاع مقدس و در راستای تکریم مقام شامخ خانواده معظم شهدا و تجدید میثاق با خانواده های این عزیزان، اعضای هیأت رئیسه دانشگاه بناب با خانواده شهید قائمی دیدار کردند و جویای احوال مادر این شهید گرانقدر شدند.

مختصری از خاطرات و مسئولیت های سردار عباس قائمی:

در محاصره

شهید عباس قائمی و نیروهای تحت امرشان در محاصره عراقی ها افتاده بودند این محاصره سه روز طول کشیده بود ولی با تلاش و رشادت ایشان توانسته بودند محاصره را شکسته و نیروهای خود را به سلامت از محاصره خارج کنند. اتفاقاً جناب آقای محسن رضائی فرمانده سپاه وقت در منطقه حضور داشتند و از ایشان می پرسند که شما چطور توانستید دوام بیارید. ایشان در جواب گفته بودند که تنها غذایی ما بیسکویت بود و من به بچه ها گفته بودم که طوری این بیسکویت ها را تقسیم کنید که بتوانیم سه الی 4 روز دوام بیاریم و ...

مسئولیت پذیری

مادر شهید می گوید: در زمان اوایل انقلاب ایشان در پایگاه های بناب فعالیت می کرده و یک تفنگ هم داشت که وقتی به خانه می آمد با خودش می آورد حتی می گفت تفنگش از خودش بزرگتر بود چون ایشان در آن زمان 17 سال بیشترنداشت. بعضی مواقع پدرش ناراحت می شد و نگران می شد و از او می خواست که شبانه به نگهبانی و حراست شهر بیرون نرود. ایشان در جواب می گفتند چشم پدر، ولی چون در پایگاه ها مسئولیت داشت هنگام رفتن تفنگ را از پنجره بیرون می گذاشت و بعد خودش به بهانه شستن دست و صورت می رفت حیاط و از آنجا می رفت پایگاه و فعالیت هایش را ادامه می داد.

اخلاص

همزمان شان تعریف می کردند که: در زمان اعزام که از وسط شهر انجام می شد ایشان هیچ وقت با بچه های بسیجی سوار ماشین نمی شد. بعد که ماشین راه می افتاد بعداً خودش با سواری در خارج از شهر به سربازها ملحق می شد چون نمی خواست هیچ کس جبهه رفتنش را ببینند چون همیشه فکرش به این بود که کارش فقط به خاطر خدا باشد

بخشش و گذشت

مادر شهید عباس قائمی از دوران بچگی شهید تعریف می کند که: ما کشاورز بودیم و باغ و زمین داشتیم و خیار و گوجه و سیب می کاشتیم. هنگام برگشتن از باغ با خودمان خیار، خربزه و .. می آوردیم. هنگام برگشت از باغ و رسیدن به محله بچه ها را که می دید چادر مرا می کشید و می گفت: مادر از میوه ها به بچه ها بده و کاری می کرد تا نصف بیشتر میوه ها را به بچه های محل می دادیم.

خواب مادر

مادر شهید عباس قائمی هنگام شهادت شهید ایشان را در خواب می بیند که با یک هلی کوپتر بسیجی ها را با خود می آورد و در یک دریاچه می اندازد. در آخر خود نیز به دریاچه می افتد و بعد از مدتی فقط عباس از داخل دریاچه بیرون می آید. پوتین هایش را محکم می کند و به مادرش می گوید: ببین مادر اگر پدرت سید نبود من هم مثل بقیه همزمانم در دریاچه می ماندم. دو سه روز بعد از خواب مادر شهید، خبر شهادت ایشان را می آورند در حالی که اکثر همزمان او مفقودالثر بودند و تنها جسد شهید عباس قائمی که در جزیره مجنون شهید شده بودند توسط گروه تفحص کشف شده و به شهرستان منتقل می شود و به این ترتیب خواب مادر شهید تعبیر می شود.

پدر شهید می گوید:

به عباس می گفتم عباس وقتی که به مسجد می آبی خیلی بچه ها را دور و بر خودت جمع نکن و ایشان در جواب می گفت پدر بچه ها خودشان دور و برم جمع می شوند من چکار کنم. البته منظور من این بود که شما دیگه بزرگ شدید بیایید با بزرگترها بنشینید و بچه ها هم با بچه ها بنشینند.

احترام به پدر

پدرم بعد از شهادتش می گوید تنها ناراحتی من از ایشان این بود که هر وقت من به علتی او را تنبیه می کردم، حتی مواقعی هم که خیلی گناه کار نبود هیچ وقت سرشو بلند نمی کرد تا چیزی بگوید و همیشه سرش را پایین می انداخت و چیزی نمی گفت و در عمرم یک بارهم ندیدم که روبرویم بایستد و جوابم را بدهد.

پذیرفتن شهادت

پدر شهید عبدالجباری می گوید حاج رضا قائمی به من گفت که من وقتی پوشیدن لباس سپاهی عباس را دیدم شهادت ایشان را پذیرفتم و گفتم ایشان شهید می شوند.

مسئولیت های شهید عباس قائمی

تا سال 1360 مسئول پایگاه های بسیج بناب

1360 جانشین عملیات سپاه بناب

61/8 فرمانده عملیات سپاه بناب

1362 یک دوره فرماندهی در دانشگاه امام علی سپاه و همزمان فرمانده دسته در گردان سید الشهداء

1362 فرمانده گروهان یک گردان علی اکبر از لشکر عاشورا

1363 فرمانده عملیات سپاه بناب در عملیات بدر که در این عملیات 1363/12 به شهادت رسیدند